

روانشناسی در خدمت معلم

ما همراهی داشته باشد، اظهار نظر کند، بین مطالب درسی ارتباط برقرار کند، به یاد بیاورد دلیل تراشی کند و استدلال نماید.

می بینیم که یاد دادن همیشه مشکل تراز درس دادن است. گاهی اوقات معلمین مادر کلاسهای درسی تنها درس می دهند و بس.

اگر بخواهیم و علاقمند باشیم که به دانش آموزان خود مطالب درسی را یاد بدهیم و درست تدریس کنیم باید قادر به سنجش و درک درست دانش آموزان باشیم. و این کار عملی نیست مگر این که حداقل در مورد این گونه از مسائل شناخت صحیح داشته باشیم. بایست بدانیم تجارب گذشته دانش آموزان در چه حد است؟ میزان بهره هوشی آنان چه اندازه است؟ ناچه اندازه از سلامت و تندرستی برخوردارند؟ و... چرا که رفتار دانش آموزان در کلاس درس اگر به تنهایی به هیچکدام از موارد ذکر شده

درس دادن چیست؟

وقتی یک معلم در کلاس درس شروع به تدریس می کند مجبور است این فعالیتها را انجام دهد. صحبت کند، از تخته سیاه کلاس برای نوشتن بعضی از مطالب درسی کمک بگیرد و اگر اجبار داشته باشد نموداری رسم کند، شکلی بکشد، از دانش آموزان مطالبی بپرسد و یا برای آنان تمرینی مشخص کند، که به مجموعه این فعالیتها می توان گفت درس دادن.

یاد دادن چیست؟

در یاد دادن تمامی فعالیتها را که برای درس دادن خاطر نشان کردیم باید انجام داد با اضافه این که دانش آموز را متقاعد کنیم که بسا

۱ - هرگاه آموختن موضوعی با تجربه خوش همراه باشد ، دانش آموز به آن ابراز علاقه خواهد کرد و بالعکس .

۲ - بسیاری از چیزهایی که دانش آموزان کلاس درس یاد می گیرند غیر ارادی است . و این یادگیری در نتیجه تجربه های خوش و بی ناخوشی است که آنان بدست می آورند . بعنوان نمونه دانش آموزان ناخواسته در مثال بالا از معلم

بستگی نداشته باشد به مجموعه و ترکیب این موارد بستگی مستقیم دارد .

تفاوت های فردی

تجارب گذشته دانش آموزان ، وضع مزاج و هوش آنان ، سن و سلامتشان نمایانگر چگونگی رفتار آنان در کلاس های درس است . پرواضح است که علت رفتار آنان را باید در ارتباط با همین دسته عوامل جستجو کرد . هر چه دانش آموز آمادگی قبلی بیشتری برای رفتار معینی داشته باشد انگیزش کمتری برای ایجاد آن نوع رفتار خاص لازم است .

معلم به دانش آموز چه یاد می دهد؟

گاه اتفاق افتاده که معلمی با توجه به مهارت خود در رشته ای که تدریس می کند دشواری های درس را برای دانش آموزان نادیده گرفته و با سرعتی زایدالوصف در کلاس شروع به تدریس نموده و در انتهای جلسه درس خود ترمینهای نیز برای دانش آموزان تعیین نموده است . و هنگامی که دانش آموزان از انجام این ترمینها درمانده اند عصبانی شده و آنان را به عناوین مختلف مورد تنبیه نیز قرار داده باشد .

این معلم چه یاد داده است؟ به درستی که هیچ ، چرا؟ چون چیزی به معلومات دانش آموزان افزوده نشده است . اما نه ! شاگردان خیلی چیزها از این معلم آموخته اند ، ترس از معلم بی - اعتمادی به او و بیزاری از درس و کلاس و مدرسه و شک در استعداد خود و توانائی و شایستگی آموختن این درس بخصوص . به این موارد باید توجه شود :

نفرت می آموزند و بیزاری از درس و مشق .

۳ - همیشه باید سعی داشت که کار یادگیری در مراحل نخستین برای دانش آموزان سهل و ساده باشد تا تجربه یادگیری آنان با خوشی و موفقیت همراه باشد . بعد از آنکه به موضوع درس علاقمند شدند می توان کار را مشکل تر ساخت .

۴ - چگونه می توان دانش آموزی را که از یک درس خاص بیزاری پیدا کرده - بدان درس علاقمند ساخت ؟

الف - با کشف علت بیزاری و رفع آن ممکن است بتوان شیوه رفتاری دانش آموز را تغییر داد .

زمینه خاص دارد. در امر آموزش باید همیشه از معلوم به مجهول راه پیدا کرد. برای اجرای این هدف باید نخست به پایه معلومات دانش آموز پی برد. اگر همیشه این تصور را داشته باشیم که آنچه برای ما معلوم و مسلم است برای دانش آموز نیز معین و مشخص است سخت در اشتباهیم.

۷- یکی از راههای پیشرفت در موضوعات درسی برانگیختن علاقه دانش آموز به یادگیری آن موضوع درسی است که از دو طریق می توان این کار را بانجام رساند.

الف - برانگیختن علاقه مستقیم دانش آموز به موضوع درسی

ب - برانگیختن علاقه غیر مستقیم دانش - آموز ب یادگیری آن موضوع درسی مورد نظر.

بطور مستقیم بچیزی علاقه مند بودن بدین معناست که ما مایلیم موضوعی را بخاطر خود آن موضوع بیاموزیم و این خود یکی از مؤثرترین

ب - ممکن است علت بیزاری عدم تسلط کافی دانش آموز در یکی از قاعده های بنیادی درس باشد. در این صورت با دادن تمرینهای لازم می توان این مشکل را برطرف کرد.

ج - ممکن است بیزاری از درس بواسطه وجود خود معلم باشد. امکان اینکه معلم جدید بتواند تغییری در شیوه رفتار دانش آموز حاصل کند بستگی باین دارد که دانش آموز تا چه حد به معلم جدید علاقه پیدا کند. برقراری حسن تفاهم و ارتباط پسندیده بین معلم و دانش آموز یکی از شیوه های علاقه مندی به درس است.

۵. باید همواره این نکته را بخاطر داشت که مطالبی را که می باید به دانش آموز آموخت حتما " متناسب با رشد طبیعی او باشد. (رشد بدنی و روانی)

۶ - توانائی دانش آموز در یادگیری مواد درسی بستگی مستقیم با میزان معلومات او در آن

در این مورد جانب احتیاط را باید رعایت کرد . ممکن است بعضی دانش آموزان عادت کنند که فقط هنگامی که جایزه‌ای در کار است از خود فعالیت بیشتر نشان دهند و در غیر این صورت سستی و تنبلی پیشه کنند .

مفید جلوه دادن درس یکی دیگر از راههای برانگیختگی علاقه است . تنها حرف ملاک کار نخواهد بود . باید دانش آموز توسط تجربیات مختلف بتواند ارزش موضوع درسی را دریابد .

قدردانی از کار دانش آموز او را وادار به انجام کوشش و دلبستگی بیشتری خواهد کرد . در این مورد باید به کمیت کار و طبیعت دانش آموز توجه شود . دانش آموزان بزرگتر و باهوشتر کمتر باید مورد تمجید قرار گیرند . انجام هرکار ساده‌ای نیاز به قدردانی ندارد .

عیب گیری از کار دانش آموز همراه با نظرات اصلاحی ممکن است او را وادار به فعالیت بیشتری نماید . خرد گیری نباید بیش از اندازه باشد .

می توان دانش آموز را وادار کرد تا قدرت و شایستگی خود را نشان دهد و بدینوسیله کوشش بیشتری از خود بخرج دهد . بعنوان نمونه می توان با بیان اینگونه جملات به این هدف نائل آمد . این کار آسانی نیست . می خواهم ببینم آیا تو می توانی آن را بانجام رسانی ؟

اگر بتوانیم دانش آموزان کلاس را طوری آماده کنیم که آنان به نتیجه کار خود دلبستگی نشان دهند و احساس کنند که احترام و عزت نفس آنان وابسته باین است که کار خود را خوب بانجام رسانند ، می توانیم از این کار ایجاد انگیزه و علاقه برای دلبستگی به موضوعات درسی بنمائیم .

انگیزه‌ها در یادگیری است . برای برانگیختن این نوع علاقه می توان به شیوه‌های گوناگون عمل کرد .

همیشه درس را با بیان پرسشی آغاز کنیم . مسئله‌ای برای حل به دانش آموزان ارائه شود .

وسائل تازه‌ای بکلاس آورده شود و اجازه دهیم تا دانش آموزان آنها را مورد بررسی قرار دهند .

برای دانش آموزان آزمایشاتی انجام دهیم . دانش آموزان را برای گردش و تماشای بیرون ببریم .

دانش آموزان را وادار کنیم تا موضوع درسی را بصورت نمایش اجرا کنند .

البته تذکر این نکته ضروری است که هر اندازه معلم به موضوع درس علاقه بیشتری نشان دهد علاقه دانش آموزان را بیشتر بر خواهد انگیزد . برانگیختن علاقه دانش آموز آغاز کار است و دشواری کار معلم از این مرحله آغاز خواهد شد . باید نگذاشت تا این علاقه روبرو خاموشی رود . در اینجا اشاره به بعضی از نکات شایسته خالی از فایده نباشد .

باید دانش آموز حس کند که به پیشرفت او معلم صادقانه علاقه مند است .

دانش آموز علاقه مند است بداند معلم از او انتظار انجام چه کاری را دارد . دستورات باید همیشه روشن و صریح باشد . برای مثال هنگام بیان این مطلب که تمرینات صفحه ۲۵ را انجام دهید تعیین یک زمان مشخص و محدود ، انگیزه انجام کار را برای او بر خواهد انگیزد .

دادن جایزه به دانش آموزانی که در کارشان پیشرفت زیادی کرده‌اند باعث برانگیختگی علاقه غیرمستقیم سایرین به کارشان می باشد .



وَلَا تَعِدَّنَّ أَخَاكَ وَعْدَ الْيَسْرِ فِي يَدِكَ وَفَاءَهُ

هرگز وعده را که نزد یاری است وفا نکرید به پادشاه.

احادیث در روایات

وفای بعهد یکی از صفات چهارگانه مومنین برجسته است که با بهره مندی از آنها ایمان افراد مومن کامل می گردد .

اساساً باید توجه داشته باشیم که خلسف وعده کار کوچک و بی اهمیتی نمی باشد . یعنی در مورد شخصی که بوعده خود عمل نمی کند نمی توان برای تخلف او کفاره ای در نظر گرفت تا جبران گردد بلکه چنین کسی ناخشنودی پروردگار متعال را فراهم آورده است . امام صادق علیه السلام میفرمود :

إِنَّ عِدَّةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَيُخْلِفِ اللَّهُ بَدَأَ وَلِمَقْتَرِهِ تَكْرَهُهُ
وعده مومن به برادرش همانند نذر کردن است که بوسیله کفاره دادن نمی توان آنرا جبران کرد . بلکه چنین کسی بوعده خدا تخلف کرده است و خود را به خشم پروردگار نزدیک ساخته است .

بامطالعه در احادیث و روایات آشکار می گردد که وفای بعهد یکی از صفات برجسته های است که در همه ادیان و شرایع مورد توجه بوده و همه ملل و نحلل بدان اهمیت می داده اند . ابی مالک می گوید به علی بن الحسین (ع) عرض کردم :

یکی از موضوعاتی که در روابط خانوادگی و اجتماعی زیاد بچشم می خورد بدقولی است . یعنی بسیاری از افراد قول می دهند و به آن عمل نمی نمایند . برخی از افراد گرفتاریهای فراوان دوری راه و مشکل ترافیک را بهانه کرده به عذرخواهی پرداخته ، می کوشند تخلف خود را موجه جلوه دهند . در حالی که نوعاً " عذر مردم موجه نمی باشد . درسوره بقره خداوند

وَأَلْفُؤُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا

یعنی مومنین راستین کسانی هستند که وقتی وعده می دهند به وعده خود وفا می نمایند خواه این وعده مربوط بحضور در جلسه ، یا مهمانی و یا انجام کاری باشد و خواه کمک و مساعدتی در حق دیگران محسوب گردد . در فراز دیگری از روایات چنین آمده است که وفا کردن به عهود یکی از نشانه های واقعی ایمان بخداوند می باشد .

أَلْمُؤْمِنُ إِذَا وَعَدَ وَفَا ، مومن وقتی وعده می دهد بان وعده وفا می کند .

محتوای برخی دیگر از روایات اینست که

أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ . قَالَ : قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ .

ما از آنچه که در همه شرایع الهی وجود دارد آگاهی ده . امام زین العابدین علیه السلام فرمودند : اول گفتار حق ، دوم قضاوت به عدل و سوم وفا کردن بعهداست .

پس معلوم می شود که وفای بعهده چیزی بوده که در همه ادیان مورد توجه و تکریم قرار داشته است . با مطالعه بدست می آید که انسان هائی که به قول و قرار خود عمل مینمایند شخصیتی برجسته داشته ، همگان با دیده احترام بآنان نگاه می کنند . بی جهت نیست که رسول خدا (ص) می فرمودند : در روز رستاخیز نزدیکترین افراد به من کسانی هستند که راستگوترین افراد بوده ، در پرداخت امانت های مردم از همه امین تر و در انجام به عهد و پیمان های خود از همه ساعی تر و با وفاتر باشند .

قال رسول الله (ص) أَفْرَبُكُمْ عِدَا "مَعِيَ فِي الْمُؤَفَّفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ

در تاریخ اسلام آمده است که رسول خدا (ص) در کنار صخره ای به مردی وعده داد تا او برگردد رسول خدا آنجا بماند . مدت زمانی گذشته در اثر بالآمدن خورشید رسول خدا در برابر تابش آفتاب قرار گرفته بود . یاران رسول خدا پیشنهاد دادند که از آفتاب به نقطه ای که سایه داشت تغییر مکان دهند . رسول خدا فرمود من در اینجا باو وعده داده ام نه جای دیگر . یعنی هر کجا که انسان وعده می دهد نباید تغییر جهت داده ، حتی از آفتاب به سایه پناه برد .

به عبارت دیگر در انجام عهود نباید کمترین سهل انگاری را انجام داد .

نکته ای که نباید از آن غفلت کرد اینست که

انسان های مومن در قول و قرار خود دقت و اهتمام فوق العاده باید داشته باشند یعنی با مطالعه و فکر کردن به قول دادن اقدام نمایند . برخی از افراد هستند که بدون فکر و مطالعه عمل به این و آن وعده می دهند و در موقع عمل تخلف کرده ، ناراضیانی دیگران را فراهم می آورند . امام صادق علیه السلام میفرماید : وعده ای که انسان نمی تواند از عهده آن برآید نباید متعهد انجام آن شود . دقت ، توجه و اهتمام در این کار علاوه بر اینکه به شخصیت و اعتبار افراد می افزاید بلکه نظام فکری را در انسان تقویت می نماید .

بی مناسبت نیست شعری را که در این باره سروده شده است ذکر نمایم . .

شاعر می گوید :

حَسَنٌ قَبْلَ نَعْمٍ قَوْلُكَ لَا

وَقَبِيحٌ قَوْلٌ لَابْعَدَ نَعْمٌ

إِنَّ لَابْعَدَ نَعْمٌ فَاجِشَّةٌ

قَبْلًا فَائْتَدَأُ إِذَا حُفَّتِ النَّدَمُ

پیش از آنکه آدمی به کسی بلی بگوید بهتر

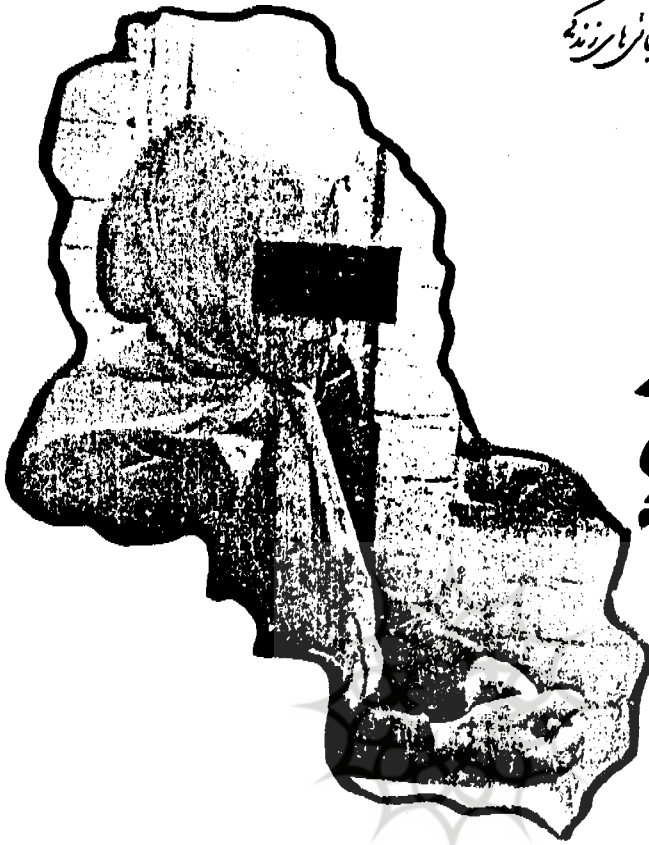
آنست که جواب نه بدهد . چه گفتن نه پس از گفتن آری قبیح و زشت می باشد . پس شرط عقل آن است که آدمی وقتی کاری نمی تواند انجام بدهد جواب نفی بدهد تا دچار شرمساری و خجالت نگردد .

در پایان مقاله باز باید نکته توجه داشته باشیم که وفای بعهده تنها در انحصار انسان های مومن نمی باشد بلکه باید همه انسانها بعهود خود عمل نمایند . خواه این عهد و در ارتباط با انسان های نیکو و شایسته باشد و خواه مربوط به انسانهای بدکار و ناشایست .

حسین بن مصعب گوید : از امام صادق علیه -

در بقیه در صفحه ۴۸

اینه شتر بلا بگرید و مواجب زیبا بر بار زندگه
فرزندانت باشید



مفصر کیست؟

می کشیدم . محکوم به شکنجه‌ای بودم که نمی -
دانستم برای چیست ؟ بکدام گناه ؟ گناه

بدنیا آمدن ؟ یا گناه یتیم و تنها بودن ؟
درخانه عمو مثل یک "کلفت" کار می کردم
نه ، مثل یک "زندانی محکوم به اعمال شاقه"
چون "کلفت" مزد می گیرد ، "کلفت" می تواند
حق انتخاب داشته باشد و بخانه اربابیکه کمتر
زجرش می دهد برود . اما من محکوم به بیگاری
در همان خانه بودم ، خانه عمومیم یعنی تنها
کسیکه درد دنیا می شناختم ، در این دنیای کوچک
من فقط عمو وزن عمو وجود داشتند و السلام .
هیچکس دیگر را نداشتم ، کم کم تنم با
کنک هایشان اخت شده بود ، مثل اینکه به

اسم نیکو است . ۲۴ سال بیشتر از عمرم
نگذشته ، من هرگز پدرمادری بخود ندیده‌ام
از وقتیکه خودم را شناختم ، مثل تک درخت
دور افتاده یک کویر ، مثل بچه ماهی گرفتار
در یک برکه ، تنهای تنها بودم ، گوئی بادبسا
تصادف فقط تخم وجود مرا در بیابانی یابره‌کهای
انداخته است . از روزی که من از تخم سرسدر
آورده‌ام ، پدرمادرم را اصلاً بیاد ندارم و در
خانه عمومیم زندگی می‌کردم ، نه ، "زندگی" نه
عمر امثال من نهمت و افتزایی بر "زندگی" بیش
نیست ، درخانه عمومیم جان می‌کندم و زجر

بود. صبح زود می رفت و شب دیر باز می گشت اما مادر و برادر شوهرم خدامی داند که از دست آنها چه کشیدم. اما هرچه بود از خانه عمو بهتر بود، دوسه سالی که گذشت مادر شوهر و برادر شوهرم دوراورا گرفتند که این زن را طلاق بده، او "نازا" است. اما شوهرم می گفت: زخم را دوست دارم. زن نجیبی است، خرجی هم برای من ندارد! آخر من از او چیزی نمی خواستم. نه گردش و تفریح و نه پول برای خریدهای معمولی. باقناعت زندگی می کردم و تازه هرموقع که شوهرم بی پول می شد تمام اندوخته های را که از راه قناعت و صرفه جوئیسی پس انداز کرده بودم با او می دادم. همین کم توقعی من باعث می شد که توجه او نسبت بمن بیشتر شود. تاروزیکه آن اتفاق افتاد. من از خانه کمتر بیرون می رفتم، و حقیقتاً از دنیای خارج از خانه بی اطلاع بودم. گویا شوهر من که تا آنموقع خیال می کردم در میدان کار می کند قاچاق فروشی می کرد، روزی یکی از فروشنده های اورا (که زنی بود) دستگیر می کنند و او هم شوهر مرا لو می دهد. شوهرم را دستگیر می کنند و بکلانتری می برند، ۵ روز در کلانتری نگه می دارند، بنظرم دنبال کشفیات بودند و بالاخره روز آخریکه اورا می بردند تا بدادگاه انقلاب تحویل دهند باو گفته بودند: می خواهی زنت و خانه ات را ببینی؟ او با خوشحالی گفته بود: آره!

من در آشپزخانه مشغول تهیه غذا بودم که او را آوردند، همراه دوما مور شهربانی وارد خانه شد. نمی دانستم برای چه اورا در کلانتری نگه داشته بودند و می ترسیدم از برادر و مادر او جریان را بپرسم. آنها هم جواب درستی بمن ندادند. لطفاً ● ورق بزنید

شکجه شدن معتاد شده بودم، آخر آنها بجای بچه های خودشان هم مراکتک می زدند، اگر بچه ها باهم دعوا می کردند، اگر لازم بود تنبیه شوند... برای گرفتن چشم زهر از آنها عمویم مرا می زد. همین کافی بود که بچه های عمو هم از شنیدن صدای ضجه و فریاد بی پناه من حساب کار خود را بکنند و دست از دعوا یا شیطنت بکشند، گفتم که دیگر تنم به کنک عادت کرده بود، اما روحم، روح من، هرچه تنم در برابر شکجه ها صبورتر و تسلیم ترمی - شد روحم به همان اندازه عاصی تر و یاغی تر می گردید.

بچه های عمویم هم بمدرسه رفتند و درس خواندند و امروز تحصیل کرده شده اند اما مرا هرگز بمدرسه نفرستادند، فقط باحسرت کیف و کتاب و لوازم مدرسه آنها را تماشا می کردم. کفشهایشان را واکس می زدیم لباسهایشان را مرتب و تروتمیز و اطو می کردم. تا به سن هفده سالگی، نه پول توجیبی و نه پس انداز من از یک سکه ۵ ریالی بیشتر می شد و نه سوراخ کفشهایم از یک تومانی کوچکتر بود. لباس های کهنه بچه های عمویم را وقتی غیر قابل استفاده می شد بمن می دادند و همیشه وصله های لباسم از تعداد آرزوهایم بیشتر بود! در ۱۷ سالگی برایم خواستگار آمد، با چه شوقی بخانه بخت رفتم. همین خانه ای که فعلاً بحرم قتل در آن، اینجا هستم، پرکشیدم، نمی دانستم چه خواهد شد و یکجا می روم، فقط می دانستم که از جهنم زجر آور خانه عمو می گریزم، بخانه شوهر رفتم و ادای خوشبخت هارا در آوردم. اما حقیقتاً خوشبخت نبودم. البته شوهرم آن اوائل بد نبود، یعنی با من بد رفتاری نمی کرد. کارش در میدان بارفروشا

نمی دادند ، ناینکه خودش بانفاق آن دونفر آمد وبه اتاق رفتند . من برایشان جای و خوردنی بردم . آنها مشغول خوردن جای بودند که شوهرم از غفلتشان استفاده کرد و اسلحه کمربتی یکی از آنها را کشید و بلافاصله شلیک کرد .

جلوی چشم من هردوما مور افتادند و درخون غوطه ور شدند ، پس از آنهمه بدبختی اینک شاهد دو قتل بوسیله شوهرم بودم ، هیولای وحشتناک خانه عمو جلوی چشم جان گرفت . ناحد مرگ می خواستم که دیگر پایه آنجا

نگذارم . راز شوهرم را حفظ کردم و با سکوت خود کمک کردم تا ماجرا فراموش شود و زندگی من خانه ای که در آن دو قتل اتفاق افتاده بود از هم نپاشد . اما خون بیگناه دامن گیر است . باور کنید خون خودش را نشان می دهد و همینطور هم شد . شوهرم دستگیر و اعدام شد و من هم بهمان جرم یعنی کتمان قتل که همدستی با قاتل است در این جا هستم . همین این بود زندگی من"



تحلیل علل و عوامل ایس تیسه روزی را از قلم آقای رشید پور و آقای جهانگرد می بینید.

اگر همه آنچه که در این داستان مطرح شده صحت داشته باشد بعقیده من این دختر خانم می توانست درهای سعادت را با همه مشکلات به روی خود باز کند و خویشش را از این همه بدبختی ها نجات دهد .

۱ - هرگز نمی توان باور کرد که عمو ایس دختر این قدر شقاوت داشته که بخاطر آرام کردن فرزندان خود او را کتک می زده است .
و اگر چنین عمویی هم به فرض داشت باز با رفتار و کردار خوب خود می توانست راهی به دل او باز کند تا او را کتک نزند .

مقالات مقصر کیست تا بلوی زشتی از مثنی آدم هائی است که بدتربیت شده اند . بی - توجهی اولیاء ، جامعه ، مربیان به مسائل تربیتی نونهالان حاصلی چنین ناگوار بیبار می آورد . چگونگی گذشت دوران کودکی و اینکه چرا بدین روز افتاده اند منظور نظرم است . البته ادعان داریم آنچه این تهیه کاران بیان می کنند حقیقت نیست ولی فرض بر اینستکه اگر درست بگویند چه کسی مقصر است ؟ در زیر تجزیه و

بزرگ کردن و پرورش فرزند را پیدا نمی کنند و به عللی از دنیا میروند. خواهید گفت پس مقصر اولی و شاید اصلی عموی نیکو بوده که در دوران کودکی و نوجوانی با او بد رفتاری می کرده است. در غیاب پدر و پدربزرگ عموی قهری است به عبارت دیگر از لحاظ قانونی ولایتی که پدر دارد پس از مرگ به عهده عموی باشد. عموی موظف است در صورت توانائی برادر زاده را چون فرزند خویش نگهداری نماید.

در مکتب اسلام در مورد یتیم و یتیم نوازی سفارشهای فراوانی شده است. خداوند در قرآن مجید خطاب به پیغمبر فرموده "بیتیم خشم مکن" نقل است رسول اکرم روزی دو تالار انگلستان مبارکشان را بلند کرده و فرمودند "انا و کافل الیتیم کبائتین فی الجنة" یعنی من و متکفل یتیم مانند این دو انگشت در بهشت در کنار یکدیگریم.

اما این عمو به علت دور بودن از فرهنگ اسلامی رفتار نا شایسته‌ای با برادر زاده خود داشته است. وظیفه انسانی و اسلامی او ایجاب می کرده که برادر زاده‌اش را مثل فرزندان خود به مدرسه فرستد و در تعلیم و تربیت او کوشا باشد که به اظهار نیکو در این مورد کوتاهی کرده و علاوه بر آن به هنگام خشم او را شدیداً تنبیه می کرده است. در ازدواج او هم دقت کافی نداشته است بدون تحقیق و با تحقیق کمی برادر زاده‌اش را به جوانی بی‌کاره و قاچاق فروش داده است. در حالیکه عموی مثل پدر موظف است به هنگام ازدواج برادر زاده‌اش دقیقاً تحقیق کند و اگر ازدواج به صلاح و صرفه بود اجازه دهد و اقدام نماید. که در این مورد کوتاهی کرده است. علاوه بر آن ستم‌هایی که لطفاً ● ورق بزنید

۲ - می‌گویند من حسرت درس خواندن را داشتم. اگر می‌گویند هرگز مرا بمدرسه نفرستادند فقط با حسرت کیف و کتاب و لوازم مدرسه آنها را تماشا می‌کردم... راستی اگر این دختر بدرس خواندن علاقه و عشقی داشت چرا وقتی از خانه عموی بیرون آمد در کلاسهای نهضت سوادآموزی شرکت نمود در حالیکه هزاران دختر وزن بی سواد در ایس کلاسها شرکت کرده، با کسب دانش و علم راه زندگی کردن را بهتر شناسائی می‌کنند. آری اگر این دختر خانم هم در این کلاسها شرکت می‌کرد می‌فهمید که نباید با مردی که قاچاقچی است زندگی کند و اگر درس خوانده بود می‌فهمید که نباید با مردی که قاچاقچی بوده و دوقتل انجام داده زندگی کند، بلکه موضوع را افشاء کرده جان و آینده خود را نجات می‌داد.

خانم نیکو به سادگی بیان کرده که "من شاهد قتل دو مامور پلیس بودم". و شاید هم به همان سادگی سرنوشت خود را از تولد تا ۱۷ سالگی بیان کرده است. در حالیکه به احتمال زیاد نه قتل دو مامور پلیس به آن سادگی اتفاق می‌افتد و نه زندگی در خانه عموی با آن آب و تاب و پرمشقت.

انداختن بارگناه به گردن دیگران هم کار ساده‌ایست و از لحاظ روانی کاری است طبیعی. این عمل را روانشناسان یکی از مکانیسم‌های دفاعی می‌دانند معدک اگر فرض کنیم که واقعیت همان باشد که نیکو گفته، واقعا "مقصر کیست؟"

چون اظهار کرده یتیم بوده لذا پدر و مادر او گناهی ندارند، زیرا بعضی از والدین سعادت

بقیه از صفحه قبل

اختفای جرم همسرش بپرهیزد!

مکن در این چمن سرزنش به خود روئی

چنانچه تربیت می کنند می رویم

آری نیکو را بد تربیت کرده اند لذا

بد روئیده . نیکو را عمو فقط آب و نانی داده او

هم خود رو شده، سواد نداشته ، درکی نداشته

حق و باطلی نمی شناخته و نیکو بد شده، پلیدگشته

و به عنوان مجرم به زندان افتاده است . خدا کند

که زندان در حقیقت ندامتگاه باشد، خدا کند در

آن زندان نیکو آموزش مفید ببیند ، با سواد شود

خیروش را بشناسد ، شخصیتش بازسازی شود

هدایت و ارشادش کنند و بعد از آن به آخر رسیدن

محکومیتش به جامعه واردش کنند و او را به کاری

مناسب بگمارند و جامعه ما پذیرای نیکوها باشد.

خدا کند نیکو در زندان با افراد بدتراز خودش

بیامیزد و به اصطلاح دوره دیده شود و خدا کند

که پس از بازگشت از زندان به علت داشتن سوء

سابقه از کار کردن ممنوع شود و خدا کند جامعه

او را منزوی کند تا دوباره با جرم سنگین تری

روانه زندان شود .

به برادر زاده اش روا می داشته موجب شده
که نیکو هم چشم بسته به این ازدواج نامیمون
تن دهد و نتیجتاً از چاله (خانه عمو) به چاه
افتد .

در کنار نیکو هر کدام از شوهر و مادر شوهر

برادر شوهر و نقشی داشته اند و در آزار

نیکو موثر بوده اند و شاید خوانندگان گناه بزرگتر

را به گردن نیکو بیاندازند که چرا شوهر قاتلش

را فوری به قانون تسلیم نکرده و چرا در کتمان

راز قتل دو مامور کوشیده و چند جای دیگر . . .

اما من نیکو را مقصر نمی شناسم، عموئی نیکو

را که از او انتقاد کردم مقصر نمی شناسم .

دیگران راهم همینطور ، زیرا مقصران این صحنه

تحت تاءثیر فرهنگ ضعیف جامعه و شاید هم

بی فرهنگی مرتکب این جرائم شده اند . دختری

که از کودکی سایه حمایتی پدر راندیده و آغوش

گرم و پر محبت مادر را حس نکرده، از رفتن بسه

مدرسه و نعمت خواندن و نوشتن محروم ، و در

خانه تنگ عمو محدود ، و به کلفتی بی جیره

و مواجب محکوم بوده است توقع داریم که از

و فنی که قول داد باید آن عمل نماید خسوا

طریق انسان بر سر باشد و خواه شخصی فاسد و

فریادیه ، و فراموش نکنیم که رسول خدا

فرمودند :

إِنَّ مِنْ كَأَن يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُتَاقَا

وَعِيْسَا .

یعنی هر که بخدا و روز رستاخیر ایمان آورده

باشد و فنی به کسی وعده می دهد باید آن وفا

نماید .

بقیه از صفحه ۳۳

السلام نسیم که فرمودند :

قُلْتُ لَا عَدْرَ لِأَخْدَفِيهَا أَدَاءُ الْأَمَانَةِ الَّتِي التَّيَسَّرَ

وَالْفَاجِرُ وَالزَّوَالِي بِالْعَهْدِ لِلسَّرِّ وَالْفَاجِرُ وَبَرِّ الْوَالِدَيْنِ

بَرِّسَ كَأَنَّ أَوْ جَارِيَتِي

بد حیراست که هیچکس در انجام ندادن آن

عذری ندارد . اول برداخت آمانت به شخص

نیکوکار باید کار ، دوم و فاکرین به عهد و پیمان

چه برای نیکوکار و چه فسادکار ، سوم نیکی به پدر و

مادر . خواه نیکوکار یا فسادکار باشد . با توجه باین

روایات هر یک از انسان باید به کسی قول دهد



هر کدام از افراد بشر از خود تصویرهایی در ذهن دارند که این تصویرها با همان می نمایاند که آیا در انجام کارها شایستگی لازم دارند یا نه . بعنوان نمونه ممکن است دانش آموزی این تصور را از خود در ذهن داشته باشد کسیه کار ریاضیات شاگرد برجسته ای است . با این تصور او خود را شاگرد نمونه ای در دروس ریاضی می داند ، به پیشرفت خود علاقمند است و در این راه وقت زیادی را صرف فعالیت و حل مسائلی ریاضی می کند . در مقابل دانش آموزی دیگری نیز ممکن است به ریاضیات روحی نداشته باشد و این تصور در او وجود نداشته باشد کسیه توانائی موفقیت در دروس ریاضی را ندارد . اینصورت باین دروس فعالیت فعالیت چندانی از خود نشان نمی دهد و وقتی مورد برای مطالعه باین درس اختصاصی نمی دهد ، اگر ما بتولیم به دانش آموزان قبول کنیم که برای موضوعات خاصی توانائی و زحمای دارند آنان را در رسیدن یادگیری اشکار ساخته ایم .

تلقین پذیری یکی از خصوصیات است که در اکثر دانش آموزان وجود دارد . یعنی به گفته های دیگران پدیده اصولی نگاه می کنند . وقتی معلمی دانش آموزی را تشویق می کند که می تواند کارهای مفیدی را انجام بدهد ، این دانش آموز از خود چهره بزرگی می سازد و بر اساس این عقیده عمل می کند . ممکن است مسئله ای در کار او روشن و قابل قبول است ، اگر دانش آموزی مظلون باشیم او به دیدگاهی کشیده می شود . هر چه از دانش آموز بیشتر انتظار داشته باشیم پیشرفت بیشتری نشان می دهد و هر چه توقع کمتری داشته باشیم کمتر بهره مند خواهیم بود . باین نکته مهم نیز باید توجه شود انتظار

زین از حد مانند توفیق کم محکوم به شکست است . انتخاب میزان تکالیف تعیین شده در کوشش و فعالیت دانش آموز موثر است . تکالیف مشکل باعث دلزدگی و کار سهل و ساده نیز جلوگیری می و کوشش است ، باید همیشه کار آن اندازه دشواری باشد که دانش آموز را وادار به سعی و کوشش نماید و کار در چشم او چنان بنماید که در حد توان او است .

کوتاه کردن موفقیت های دانش آموزان در زمان حال او را وادار به ادامه کار و فعالیت بیشتر خواهد ساخت .

انجام مسابقات باین منظور که معلوم گردد چه کسی در کلاس بالاترین مقام را دارد باعث انگیزه پیشرفت است . بهتر است در کلاسهای اینگونه مسابقات برگزار شود که تمامی آستان برای جوانائی یکسانی باشد . بهترین شیوه مسابقه با خود است . هر بار که دانش آموزان در قبال پیشرفت بیشتری حاصل گردن تشویق شود . در این مرحله بزرگی او باید یکی از روح صحبت .

در وجود امتحانات خود نوعی انگیزه بسزای تشویق است . امتحانات را نباید دائما به روح کشید و تنها به اهمیت قبول شدن آن بسنده کرد . وجود اضطراب در حد متوسط برای کوشش و فعالیت انگیزه ای موثر است . اضطراب در حد متوسط بزرگی و حافظه دانش آموز را مختل می کند . باین معنی اضطراب در حد متوسط باید بعنوان انگیزه ای مناسب در نظر گرفته شود . هر چه در این زمینه بیشتر بدانیم ، در این زمینه بیشتر خواهیم توانستیم .

بهر نوع بلکه به خاطر رسیدن به هدفی دیگر مایل به کوشش سازیم . * غلامحسین ریاضی